

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَفِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرَبُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در تقریب ثانی بود برای اشکال این که تمسک به ادله صحت معاملات و ایقاعات از قبیل تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل هست.

تقریب ثانی این بود که ولو واژه بیع، تجارت، عقد و امثال این عناوین خودش صادق است بر معاملاتی که بین شخص اعتباری و شخص حقیقی یا دو شخص اعتباری انجام می شود. و لکن به یک دلیل لَبّی و مکتف به کلام، این بیع و تجارت و امثال این عناوینی که در ادله هست مقید می شود به قید الصادر من الاهل، پس می شود «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ الصَّادِرَةِ مِنَ الْاهِلِ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ الصَّادِرَ مِنَ الْاهِلِ»، «تِجَارَةٌ صَادِرَةٌ مِنَ الْاهِلِ» این جور می شود. وقتی این طور شد آن وقت این مجموع مرکب، این دیگه نمی دانیم الان در موردی که با بانک معامله می کنیم این عنوان صادق است یا صادق نیست؟ تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می شود. چرا؟ برای این که احتمال می دهیم بانک اهل نباشد پیش شارع. احتمال می دهیم یک شخص اعتباری پیش شارع اهل نباشد. فلذا است که به این تقریب گفته می شود که تمسک به این ادله درست نیست. این قلت که ما یک راه حلی داریم و آن این است که اگر یک شخص طبیعی، یک انسان بیاید با بانک معامله کند. در این جا نسبت به این آدم که اشکالی نیست. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» این آدم را می گیرد دیگه، شخص طبیعی. خب می گوئیم پس «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» معامله این شخص طبیعی را که طرف معامله اش شخص اعتباری است می گیرد. وقتی این را گرفت، می گوئیم لا یعقل که شارع بالفعل بفرماید معامله این مشتری که آدم است درست است

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

ولی بایع که فروخته به این، معامله درست نیست. خب اگر آن درست نیست این هم درست نمی‌شود. این طرفینی است. بگویند که بله، این معامله من حیث این شخص طبیعی درست است. من حیث آن شخص اعتباری درست نیست. این نمی‌شود. پس بنابراین چون تفکیک بین این دوتا معقول نیست ولی دلیل، این شخصیت طبیعی را می‌گیرد؛ چون در آن که مشکلی نیست. پس به ملازمه کشف می‌کنیم که در این مواردی که یک شخص طبیعی با یک شخص اعتباری معامله انجام می‌دهد در این موارد پس کار شخص اعتباری را هم شارع حجت کرده، معامله او را هم نافذ قرار داده. وقتی که این جا درست شد می‌گوییم به الغاء خصوصیت عرفیه و جزم به این که دیگه فرقی بین این جا و آن جایی که طرفین معامله هر دو اعتباری باشند، این دیگه نیست. مثلاً این صندوق، صندوق فرهنگیان مثلاً یک متاعی را می‌خواهد بفروشد. میز و صندلی و فلان و این‌ها را می‌خواهد بفروشد مثلاً به یک صندوق دیگری، صندوق مثلاً فرض کنید که بازنشستگان، هر دوی آن‌ها اعتباری هستند دیگه. می‌گوییم به الغاء خصوصیت و این که احتمال عرفی و عقلایی داده نمی‌شود که شارع بیاید بگوید اگر یک آدم با این صندوق معامله کرد معامله صندوق درست است. اما اگر صندوقی با صندوقی معامله کرد این معامله نادرست است. این دیگه احتمال عقلایی عرفی داده نمی‌شود فلذا نجزم به این که این جا هم این طوری هست. س: ببخشید.

ج: این إن قلت است. حالا قلت‌هایش را بگوییم. شاید شما همان قلت‌ها را می‌خواهید بگویید.

قلت: در قلت این است که چون معاملات طرفینی است و حقیقتش وابسته به دو طرف است بنابراین آن ارتکازی که موجب شد که این ادله مقید بشود به صدور من الاهل، آن ارتکاز مقتضایش این است که اهلیت طرفین را تقیید می‌کند به اهلیت طرفین. یعنی می‌گوید البیع الصادر من المتعاملین الیه، تجارة صادرة من المتجرین الیه و هكذا و هكذا. نه این که اهلیت یک نفر فقط از آن تقیید بشود. از اول، آن چیزی که موجب تقیید می‌شود طرفین را دارد تقیید می‌کند از؟؟ چون امر وابسته به هم است. معامله یک امر وابسته به هم هست. فلذا است که اهلیت معنا ندارد فقط تقیید بشود به اهلیت یک طرف. به اهلیت هر دو طرف تقیید می‌شود. وقتی شد پس بنابراین در آن جایی هم که یک نفرش، یک طرفش طبیعی باشد یک طرفش اعتباری باشد اصلاً این ادله آن جا را هم نمی‌گیرد.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

خب تا حالا با این بیان اصل اشکال را که این جا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل هست؛ این تقویت شد. تا حالا ببینیم جواب نهایی که به این داده می شود چه هست.

خب، إن قلت:

س: این ماهیتش؟؟ 8:30

ج: بله؟

س: میزان ملاکش را عرف ...

ج: آره، اهل عرفی می گوئیم دیگه، حالا می آید، این در ...

س: آن وقت اگر این اهلیت عرف تعیین کرده که؟؟ شخص حقوقی هست، اهلیت وجود دارد هم در صدر اسلام این جور بوده هم الان این جوری است، اصلاً از مبنا می شود اشکال وارد می شود؟؟

ج: حالا توی جواب شاید چنین حرف های زده بشود. حالا گفتیم. اجازه بفرمایید جواب هم خوانده بشود بعد.

خب الامر الثانی (آن قسمت بالا را که خواندیم دیروز)

إن قلت:

«إن قلت إذا كان أحد طرفي المعاملة شخصاً طبيعياً أهلاً و الطرف الآخر شخصاً اعتبارياً» این جا زمانی که این جوری باشد «ینطبق» این خبر إذا است. «أحلّ الله البیع» مثلاً، از باب مثال «أحلّ الله البیع» می گوئیم. بقیه عناوین هم همین جور است. «بلحاظ ما صدر من الشخص الطبيعي الأهل» آقای زید رفته از بانک چیزی را خریده، که گفتیم. دیروز مثالش را می زدیم چه جور رفته خریده، بانک مثلاً پول داده به یک نفری گفته شما وکیل من، برو زمین بخر بساز، وقتی خانه ساخته شد، حالا این بانک می گوید این خانه مال من است. شما هم به وکالت از من رفتی ساختی، بیا این هم حق الوکاله ات بگیر. بعد می گوید حالا این خانه ای که من مثلاً پنج میلیارد به تو دادم ساختی، حالا به تو می فروشم هفت میلیارد قسطی. خب الان مشتری کیه؟ طبیعی است. بایع کیه؟ شخص اعتباری است. این جواب این جوری می دهی که إن قلت: که وقتی یک چنین معامله ای بین این دو تا واقع شد این جا «أحلّ الله البیع» شامل می شود و منطبق می شود «بلحاظ ما صدر من الشخص الطبيعي الأهل» به لحاظ این آقای زیدی که از بانک دارد خانه را می خرد «أحلّ الله البیع» که شامل

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

می‌شود. «و إذا صحّ البيع بالنسبة إليه» وقتی نسبت به این شخص طبیعی بیع صحیح شد «یکشف صحه ما صدر عن الطرف الاعتباری الآخر أيضاً» صحت آن هم واضح خواهد شد. چه‌طور؟ «إذ لا معنى للصحة الفعلية لإيجاب البيع بدون الصحة الفعلية للقبول» شارع بفرماید ای مشتری! وقتی بانک به شما گفت یعنی ممثّل بانک گفت بعتک هذه الدار بفلان مقدار، شما گفتی قبلت، شارع می‌گوید من قبلتُ تو را قبول دارم. اما بعتُ او را قبول ندارم. می‌شود؟ بالفعل قبلتُ تو را قبول دارم. یعنی می‌گویم قبلتُ تو نافذ است. آثار بر آن بار است. اما بعتُ او را نه، خب این‌که بابا تبع آن است. می‌شود این درست باشد آن درست نباشد؟ یا بفرماید من بعتُ او را قبول کردم. اگر یک شخص حقیقی باشد. بگوید بعتُ او را قبول کردم نافذ است. اثر بر آن بار است اما قبلتُ تو را قبول نکردم. بابا تا این قبلتُ این قبول نباشد بعتُ او چه‌کاره است؟ نقل و انتقال حاصل نمی‌شود که. پس بنابراین وقتی یک طرف را فهمیدیم شامل شد، این‌جا چون معقول نیست، تفرقه بین این دو تا که یکی اش قبول باشد یکی اش قبول نباشد، یکی اش مشروع باشد یکی اش مشروع نباشد پس به دلالت التزام می‌فهمیم آن هم درست است. «إذ لا معنى للصحة الفعلية» نه صلاحیت برای صحت نه، نه، صحت فعلی که الان واقعاً فعلیت داشته باشد این صحت و آثار بر آن مترتب بشود «لا معنى للصحة الفعلية لإيجاب البيع بدون الصحة الفعلية للقبول أو صحة القبول بدون صحة الإيجاب» خب، پس تا این‌جا چی را درست کردیم؟ یک طرف حقیقی باشد، طبیعی باشد، یک طرف اعتباری باشد درست شد. این‌جا که درست شد «و إذا صحّت معاملة الشخص الاعتباری فی هذه الصورة صحّ فيما إذا كان طرفاً المعاملة شخصین اعتباریین» هر دو صندوق هستند، هر دو بانک هستند، هر دو شرکت هستند. یکی صندوق است، یکی شرکت است و هکذا. «لعدم احتمال الفرق شرعاً». دیگه احتمال فرق عرفی نمی‌دهیم. برهان نداریم بر این‌که محال است ولی عرفاً و این دلالت التزامیه وقتی که لزوم عرفی هم باشد تحقق پیدا می‌کند.

خب، قلت: این اشکال: «قلت: بما أنّ هذه العناوين» عنوان بیع، عنوان تجارت، عنوان عقد و و بقیه، این‌ها متقومه هم عقلاً، «متقومه عقلاً أو عرفاً و عقلاً بالطرفین» این‌ها یک عناوینی هستند که هم از دیدگاه عقلی اگر محاسبه بکنیم متقوم به دو طرف است. ایجاب و قبول. بیع و تملیک و تملک، این‌ها متقوم به همدیگر هستند. یا اگر حالا کسی بیاید بگوید که عقلاً این جور نیست. این‌ها امور اعتباری هستند، عقل در امور اعتباریه مطلبی ندارد. برهان در آن‌جا جاری نمی‌شود.

لااقل عرفاً و عقلاً که این جوری هستند. می گویند این دوتا وابسته به هم هستند. خب وقتی که این جوری شد، این عناوین متقوم به طرفین شد «بطرفین أماً تحقّقاً» حالا یا متقوم به طرفین است «إما تحقّقاً كعنوان العقد أو تأثيراً كعنوان البيع».

توضیح مطلب: عقد یعنی پیمان بستن دو طرف. عقد اصلاً توی ماهیتش عرفاً افتاده که باید وابسته به متعاهدین است، متعاهدین است. و یا اثر این چنینی است. یعنی بنابر مسلک مثل حضرت امام قدس سره، ایشان می فرماید بیع ایقاع است. یعنی بایع چه می گوید؟ شما حقیقت بیع را چه می دانید؟ چی تعریف می کنید بیع را؟ تعریف رائج بیع چیه؟ «تملیک عین بعوض» خب وقتی که بایع گفت بعثک هذا بفلان ثمن، خب همان حقیقت بیع را اجرا کرده، دیگه چیزی باقی نمانده که دیگه چیزی باقی نمانده برای تحقق عنوان بیع، بیع مگر معنایش چی بود؟ «تملیک عین بعوض» بود. این هم گفت بعثک، بعثک یعنی مَلکُتک هذا بهذا» خب این را انشاء کرد. فقط نقش مشتری چیه؟ می آید می گوید این که تو انجام دادی قبول کردم. نه قبول من در تحقق بیع، نه، در این که این بیع مؤثر بشود، اثر بر آن بار بشود، در این است. فلذا ایشان می فرماید بیع ایقاع است. خب حالا این جا که ما این جا گفتیم یا «كعنوان العقد» چی، گفتیم «إما تحقّقاً و إما أو تأثيراً» تحقّقاً مثل عقد است که عقد اصلاً وابسته به دو طرف است. من خودم عقد بستم. با کی؟ خب نمی شود. اما بیع کردم، خب این می شود. تملیک کردم به او، حالا او قبول کرد یا نه؟ حالا حرف آخری است. من تملیک کردم به او در مقابل فلان عوض، این تحقق پیدا کرده، منتها اثر داشتن آن که واقعاً حالا این بیع اثر کند، این متاع به جیب او برود، آن ثمن از جیب او خارج بشود به جیب بایع بیاید این توقف بر قبول دارد. خب پس می گویم این عناوین متقوم است به طرفین یا در مقام تحقق اصلاً مثل عنوان عقد که در تحققش متقوم به طرفین است. «أو تأثيراً». یعنی در مقام تحقق این عنوان به طرفین وابسته نیست اما تأثیراً وابسته است. مثل عنوان بیع.

خب، «بما أنّ هذه العناوین» این جور هستند «یکون مقتضی التّقیید اللّبی أهلیة الطرفین» مقتضای آن دلیل لبی که گفتید این ادله را تقیید می کند این جوری نیست که یک طرفش کافی است نه، آن دلیل لبی می گوید هر دو طرف باید اهلیت داشته باشد. پس این که شما آمدید گفتید وقتی یک طرف آن اهلی بود، یک طرف آن اعتباری بود، ما بر اهلی این ادله را تطبیق می کنیم، بعد به دلالت التزام می گویم پس آن ورش را هم شارع قبول کرده این غلط است. آن که باعث تقیید می شود

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

اهلیة الطرفین است. پس از اول ین ادله مقید می شود به اهلیة الطرفین. «البيع الصادر من المتعاملین الاهیین» این جورى می شود؛ وقتى این جورى شد پس تمسک به دلیل در شبهه ی مصداقیه می شود، چون وقتى یک شخص طبیعى می رود با بانک معامله می کند ما نمی دانیم این عنوان این جا صادق است یا نه؟ شاید شارع قبول ندارد بانک را، اهلیت بانک را قبول ندارد. «یکون مقتضى التقييد اللبى أهلية الطرفین» بنابراین «فالتمسک بهذه الأدلة فى صورة الشک فى أهلیة أحد الطرفین يعدّ من التمسک بالدلیل فى شبهته المصداقیة ایضاً» این هم تمسک به دلیل در شبهه ی مصداقیه است نیز یعنی همانند قبلى، همان طور که اگر بگوییم خود واژه ی بیع شاید شارع دستکاری کرده باشد توی آن و این جا را شامل نشود، این جا را هم که می گویند نه توی واژه ی بیع دستکاری نکرده، بیع همان معنای عرفی را دارد ولی یک قید به آن زده، گفته «الصادر من الاهل» با توجه به این قیدش الان دیگر چون قید هم متصل است دیگر، دلیل لبی متصل است، از اول ظهور این جورى منعقد می شود، وقتى این جورى شد پس تمسک به دلیل در شبهه ی مصداقیه ی خود دلیل می شود. این بیان دوم برای شبهه ی مصداقیه.

«الجواب» جواب این است که این دلیل لبی که شما می گویند این دلیل لبی را ما قبول داریم وجود دارد اما ببینیم محتوای آن چی هست؟ مضمون آن چی هست؟ یعنی «الاهل الشرعى؟»، «البيع الصادر من الاهیین الشرعیین؟» یا نه اهلی که عرفاً قبول دارند این ها هم می توانند این کار را بکنند. اگر بگویید شرعى خب بله شبهه ی مصداقیه می شود، ما اول کلام است نمی دانیم شارع این ها را اهل قرار داده یا نه؟ اما آن چیزی که در ارتکازات عقلائی هست وقتى شارع.... این آیه نازل شده «احل الله البيع»، «تجارة عن تراض» مردم می بینند همین معاملاتی که رایج هست بین شان می گویند خدا الحمدلله خدا همین ها را حلال کرد. چه معاملاتی رایج است بین شان؟ معاملاتی که از اهل عرفی، یعنی آن هایی که خودشان اهل می دانند برای این کار. مثلاً بابای بچه های صغار را می گویند اهل است. متولی نمی دانم مسجد و اوقاف و فلان و این ها که بوده در بشر، کسی مسجد درست می کرد، خب کلیسا درست می کرد، حتی آتشکده درست می کردند خب یک متولی برایش می گذاشتند یک اختیاراتی دارد این، بفروشد، بخرد، نمی دانم اجازه بدهد چکار کند دیگر، این توی عرف اعراف بشر این ها بوده که این ها را اهلیت داده. پس بنابراین ما می گویم می پذیریم که انصراف به اهل دارد اما نه اهل شرعى، اهل عرفی. بله دزد انصراف دارد این ادله از آن، غاصب انصراف دارد، چون این ها اهل نیستند عرفاً اهل نیستند یا کسی

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

که نه دزد نیست غاصب هم نیست ولی اشتباه کرده، خیال می‌کند این متاع مال او هست، تشابه داشته خیال کرده مال خودش است برداشته فروخته، خب این اهل نیست نسبت به این متاع عرفاً، گناهکار نیست ولی اهل نیست، معامله‌اش درست نیست. پس بنابراین مراد اهل عرفی است، وقتی اهل عرفی شد خب بانک ممثل بانک اهلیت عرفیه دارد، صندوق اهلیت عرفیه دارد

س : 21:40

ج: بله

س:

ج: حالا عبارت را هم بخوانیم ببینیم، نه ...

«الجواب، إن كان المراد من هذا التقييد اللَّبِّي التقييد بالصدور من الأهل العرفي» این را می‌خواهید بگویید؟ «فهذا مسلّم» قبول است ولی «و لا يوجب اشكالاً» این تقييد ايجاب اشكال نمی‌کند، چرا؟ «لقرض الاهلية العرفيه للشخص الاعتباري و ممثله» چون عرف شخص اعتباری و ممثل او را اهلیت برایش قائل است. عرف می‌گوید بانک می‌تواند بخرد، می‌تواند بفروشد، می‌تواند قرض بدهد، می‌تواند قرض بگیرد، ممثل او هم این کارها را از جانب او می‌تواند انجام بدهد، این در عرف این جور است.

«و إن كان المراد التقييد بالاهل الشرعي» اگر این را می‌خواهید بگویید «فهذا يرفضه الاطلاق الملقى الى العرف» می‌گوییم آقا این خطابات به عرف القاء شده، اطلاقش نفرموده، شارع مقید نفرموده «احل الله البيع» ای که صدر شده باشد از کسانی که من قبول دارم اهل هستند، نفرمود که، «الاهل عندي» نفرموده که. فرموده بیع را من، فوقش این است که بله همان جوری که گفتیم به قرینه‌ی لبی چون دزد و غاصب و ساهی و جاهل و فلان و این‌ها معلوم است خارج است، آن قدری که مسلّم است تقييد می‌شود به دلیل لبی این است که توی عرف آن را اهل بدانند، عرف آن را اهل بداند، بیش از این ما برای تقييد دلیلی نداریم. «يرفضه الاطلاق الملقى الى العرف» چون این عبارات این ادله مخاطبش عرف است، وقتی عرف شد ما باید ببینیم تلقی عرف از این خطاب چیه؟ آیا وقتی شارع گفت «احل الله البيع» مردم هی آمدند پیش پیغمبر صلوات الله و

سلم هی سؤال کردند از کی صادر بشود؟ «أوفوا بالعقود» هی آمدند سؤال کردند این عقدها از کی صادر بشود؟ نه همان‌هایی که دیدند رایج بین‌شان است بر همان حمل می‌کردند می‌گویند خب الحمدلله خدا این‌ها را قبول کرده. بفرمایید...
س: 24

ج: بله، بانک که رایج نبوده این ببینید آن اول ورود در بحث استدلال به این ادله، آن‌جا یک نکته‌ای گفتیم، گفتیم ما بعد الفراغ از این‌که به این ادله برای مصادیق نوپیدا و مستحدث می‌توانیم استدلال کنیم بعد از فراغ از این می‌خواهیم بگوئیم شخص اعتباری را می‌گیرد یا نمی‌گیرد، توجه فرمودید؟ پس این دیگر مفروض ماست. جای بحث این همانی است که در الفائق مطرح شده که ما به عمومات و اطلاقات برای مصادیقی که در عصر شارع نبوده می‌توانیم تمسک کنیم یا نه؟ این مبنی بر آن است، اگر کسی در آن اشکال کند بگوید بله مصادیق مستحدثه را نمی‌توانیم این‌جا هم پایش لنگ می‌شود دیگر، یعنی اشکالی است که در اصل استدلال به این عمومات و اطلاقات برای مصادیق مستحدثه است؛ اما اگر آن را آن‌جا حل کردیم همانی که آن‌جا حل شده است بله. فلذا عرض کردیم اگر شما بخواهید بگوئید مصادیق مستحدثه را از ادله نمی‌توانیم استفاده کنیم پس بنابراین باید در باب سفر بگوئید ادله‌ای که گفته کسی که سافر فلان مقدار هشت فرسخ این یقصر صلاته. خب می‌گوئید بابا سفر آن زمان‌ها یا پیاده بوده یا با مراکب طبیعی بوده، اما امروز که با هواپیما و ماشین و قطار و این‌ها که آن مسافتی که آن وقت‌ها سه ماه می‌رفتند الان چند ساعته می‌روند، این را نمی‌گیرد، این سفرها را نمی‌گیرد، این سفر همان سفرهای آن زمان مقصود است، پس بنابراین دیگر نمی‌توانید بگوئید. یا این‌که اگر «الماء طاهر» یا «الماء مطهر»، «اغسل ثیابک بالماء اذا اصاب دم، اصاب بول» فلان، شما بگوئید که آن زمان‌ها آب‌هایی که در اختیار بوده همین آب‌های جاری بوده و فلان بوده، حالا یک چاه مثلاً صد متری و پنجاه متری و بیست متری، اما الان چند کیلومتر آب از زیر زمین می‌آورند این‌ها را شامل نمی‌شود، یا الان بیابند آب‌هایی که توی اجزاء آن را می‌گیرند از فضا و این‌ها را ترکیب می‌کنند توی آزمایشگاه می‌شود آب، این آب نمی‌شود با آن وضو گرفت؟ این آب مطهر نیست؟ خب همان ادله‌ای که گفته الماء پاک این را می‌گیرد دیگر. پس بنابراین این، آن‌جا البته توضیح داده شده، بعضی روایاتی آورده شده امثال ذلک که ما می‌توانیم نسبت به مصادیق مستحدثه هم به اطلاقات و عمومات تمسک کنیم.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

بنابراین خب این اهل، مقید به اهل شد اهل عرفی، این اهل بنحو قضیه‌ی حقیقه در طول تاریخ تا این‌ها این اهل عرفی هستند هرکی «صدر من الاهل العرفی» این عبارات گفته می‌شود که شاملش می‌شود. البته «احل الله البیع» عرض کردیم حالا این جا گفته می‌شود ولی «احل الله البیع» بزرگانی مثل میرزا حبیب‌الله رشتی قدس سره، حضرت امام قدس سره این‌ها قائل هستند آیه‌ی شریفه در مقام بیان نیست، اطلاق ندارد، چون در جواب اشکالی است که عده‌ای می‌کردند می‌گفتند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» (بقره/275) این اشکال را می‌کردند که در آیه فرمودند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» هردو آن مثل هم، هردو آن سودآور است، چرا می‌گویی این حلال، این را جایز نمی‌دانی آن را جایز می‌دانی؟ خدا چی جواب داد؟ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» یعنی فضولی موقوف! خدا این را حلال کرده آن را حرام کرده. اما حالا در مقام این نیست که حالا شرایط صحت بیع چی هست؟ شرایط صحت نمی‌دانم ربا چی هست؟ می‌خواهد این کلی را بگوید که بابا این کار خداست که آن را حلال کرده آن را حرام کرده، حالا آن را با چه شرایطی حلال کرده این را با چه شرایطی حرام کرده در مقام بیان این نیست، فلذا به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» نمی‌شود نه در قسمت ربایش به اطلاق آن تمسک کرد و بگویم ربای بین والد و ولد، نمی‌دانم زوج و زوجه، مسلم و کافر، مسلم و ذمی این‌ها را می‌گیرد چون در مقام بیان نیست، اصل این‌که بنحو اجمال ربا حرام است از آیه استفاده می‌شود.

س: ... 28:26

ج: در آیه‌ی شریفه بله همین‌طور است، اما گفتیم این جمله «احل الله البیع» امام صادق سلام علیه در کلام، در روایت معتبره از امام صادق سلام علیه صادر شده و حضرت با او استدلال کردند برای بعضی اقسام بیع، صحت بعضی اقسام بیع، این خودش نشان می‌دهد که حضرت تطبیق دارند می‌کنند کلام خودشان را به بعضی اقسام بیع که حضرت در مقام بیان هستند و تقیید نزدند.

س: ... 29

ج: نه، آن دوتا با هم فرق می‌کنند، نه آن دوتا باهم فرق می‌کنند، چون آن‌هایی که، در اطلاق مقامی غیر از اطلاق لفظی است. اطلاق مقامی یعنی این‌هایی که داری با آن‌ها حرف می‌زنی این‌ها الان غیر این می‌فهمند، پس این‌ها به خلاف واقع می‌افتند، حاضر هستند، شما می‌توانی الان رفع مشکل کنی از این‌ها. اگر گفتیم از این کسانی که می‌توانی رفع مشکل کنی

چون در محضرت هستند همزمان هستند با شما فلان این وظیفه را داری، اما دیگر نسبت به کسانی که آتی زمان می آیند چه وظیفه ای شما داری؟ چون بعد از این که بنا تو بر این است که از راه معجزه و کرامت و این ها بنا نداری، بنا از راه عرفی و عادی داری دیگر، کار شارع این است دیگر از راه عادی است، فلذاست که چون از راه عادی بوده می بینید که این ائمه ای اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین همه شان این گرفتاری ها را دارند، و الا همه شان قدرت بر این داشتند درست؟ که امیر المؤمنین بیاوند دم آن سقیفه بفرمایند «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره/65) خب همه، ما که عقیده مان این است دیگر، امیر المؤمنین این قدرت را دارد که بیاورد آن جا این جوری بفرماید، این طور. یا این که به خدمت شما عرض شود همه ی دشمنان را بیاوند از اسم اعظم استفاده کنند همه نابود بشوند، قدرت دارد ولی خدای متعال روی مصالحی که هست که این جا دار دار امتحان و کذاست بنا بر این دارد که این امور حالا تا زمان حضرت حجت سلام الله علیه که یک مسأله ی دیگری است خاص، این ها بر طرق عادی باشد. فلذاست که خب وظیفه ندارد که نسبت به هزار سال دیگر بگوید الان من فلان هستم. به خصوص که اگر بخواهد این کار را بکند گاهی باید طرق غیر عادی را در کار بگیرد، چون آن موقع بخواهد بگوید، مگر این که با طیاره مثلاً، خب طیاره یعنی چی؟ فلذاست که اطلاق مقامی غیر از اطلاق.

خب پس تا کجا رسیدیم؟ «فکما»، فکما، این منبه خوبی است «فکما لا وجه للقول بانصراف العوضین فی مثل «احل الله البیع» الی العوض الذی یستأهل للانتقال عند الشارع، و الا لسدّ باب التمسک بها تماماً کذلک لا وجه للقول بانصراف المتبایع الی المستأهل للبیع فتدبر جيداً» شما «احل الله البیع» شما می گوئید؟ بله «احل الله البیع» باید آن متاعی که می خواهد فروش برود یا آن ثمنی که می خواهد در مقابل آن متاع قرار بگیرد باید متاعی باشد که شارع قابلیت آن را قبول دارد برای این که می تواند به دیگری منتقل بشود و آن ثمن را هم قابلیت این که می تواند به دیگری منتقل بشود قبول داشته باشد. خب اگر این است دیگر «احل الله البیع» قفل می شود، هر جا؟ ما نمی دانیم قابلیت دارد؟ ندارد؟ باید برویم از خارج یک روایتی پیدا کنیم یک چیزی پیدا کنیم که شارع بگوید این قابلیت دارد. اگر پیدا نکردیم بگوییم با «احل الله البیع»؛ الان از ما سؤال می کنند گیوی مثلاً این میوه ی گیوی جایز است یا نه؟ از کجا می گویی؟ بیع آن جایز است یا نه؟ نمی دانیم شاید شارع این را قبول نداشته باشد که این صلاحیت برای بیع دارد، صلاحیت برای تجارت دارد. آقا آلومینیوم چی؟ نمی دانیم، شاید صلاحیت نداشته باشد، آیا بنزین چی؟ بنزین که نبوده عصر پیغمبر و ائمه علیهم السلام، بنزین چی؟

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/07

نفت بوده بنزین که نبوده که، نمی دانیم. اصلاً اگر بخواهیم، پس این حالا که می بینیم وجدان ما این را قبول نمی کند می فهمیم که بله پس بنابراین آن که مقصود است اهلیت عرفی است نه اهلیت شرعی و الا اگر اهلیت شرعی باشد کل این ادله قفل می شود و بی فایده می شود. بنابراین همان جور که در متاع و عوضین نمی گوئیم باید مستأهل باشد شرعاً، در متعاقدين هم، متبایعین هم آن جا هم می گوئیم این جا مستأهل شرعی لازم نیست باشد، آن جا مستأهل عرفی است این جا هم مستأهل عرفی است علی السواء مثل هم می مانند.

س:؟؟؟ 33:51 شرعی همه این ها می شود...

ج: بله، این دلیل اول حالا این است، دلیل اول این است که ما به اطلاقات داریم تمسک می کنیم، داریم از این راه درست می کنیم.

می فرمایند که و همان طور که وجهی نیست برای قول به انصراف عوضین در مثل «احل الله البيع» به عوضی که صلاحیت و اهلیت دارد برای انتقال نزد شارع و الا اگر این جور بگوئیم «لسدّ باب التمسک بها تماماً» در همه ی جهات «کذلک لا وجه القول بانصراف المتبایع الی المستأهل للبیع فتدیر جیدا» تا اشکال نکنی. این تدبیر تدقیقی است نه تمریضی.

پایان